

فصلنامه علمی - پژوهشی زبان پژوهی دانشگاه الزهرا

سال ششم، شماره ۱۲، پاییز ۱۳۹۳

## ساخت‌گرایی سوسور، و پیشینه و اهمیت آن در روش‌شناسی علوم انسانی

خسرو غلام‌علی زاده<sup>۱</sup>

عامر قیطوری<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۲/۱۳

تاریخ تصویب: ۱۳۹۰/۱۰/۱۸

### چکیده

تأثیر سوسور بر تفکر قرن بیستم و نیز روی کردهای نوین در مطالعه زبان، همواره مورد توجه متفکران بنام در حوزه علوم انسانی اجتماعی بوده است. از نظر آنان، زبان‌شناسی ساخت‌گرا، علم اصلی، فلسفه یا نوعی روش‌شناسی است که علوم انسانی و اجتماعی پیوسته انتظارش را می‌کشیده‌اند. با وجود صورت گرفتن مطالعات بسیار درباره پیشینه زبان‌شناسی نظری، برای برقراری پیوند میان حوزه‌های گوناگون زبان‌شناسی و بافت فلسفی‌ای که زمینه پیدایش آن‌ها را فراهم آورده، تلاش‌هایی اندک صورت گرفته است و این مسئله به‌ویژه

۱. استادیار زبان‌شناسی، گروه زبان انگلیسی، دانشگاه رازی؛ khgholam@razi.ac.ir

۲. دانشیار زبان‌شناسی، گروه زبان انگلیسی، دانشگاه رازی؛ amer@razi.a.ir

در باره پژوهش‌های انجام‌شده به زبان فارسی، مصداق می‌یابد. هدف از مطالعه حاضر، بازاندیشی در آرای سوسور درباره نشانه‌زبانی، روش خاص ساخت‌گرایی در مطالعه زبان و همچنین آشکار کردن خطوط فکری‌ای است که وی را از سوی، با خردگرایان و از سوی دیگر، با روسو و هگل مرتبط می‌کند.

### واژه‌های کلیدی: ساخت‌گرایی، روش‌شناسی، ساختار،

نشانه‌شناسی، سوسور.

#### ۱. مقدمه

یکی از مهم‌ترین پرسش‌هایی که از دیرباز، ذهن عالمان غربی را به خود مشغول کرده، این است که آیا می‌توان زمینه‌های انسانی را نیز با استفاده از روش علوم طبیعی مطالعه کرد یا خیر. از میان فیلسوفان برجسته، کانت به جدایی علوم انسانی و طبیعی، معتقد نبود و تاریخ را بخشی از طبیعت می‌دانست (پالکینگرن<sup>۱</sup>، ۱۹۸۳: ۲۲). بالندگی علوم طبیعی در سده‌های پیشین، عالمان حوزه علوم انسانی را نیز به تلاش برای تدوین روش‌شناسی‌ای مستقل ترغیب کرد که علوم انسانی را از علوم طبیعی متمایز می‌کرد. در گذشته، بحث جدایی دو بخش عمده علوم، اندیشمندان دوره نوکانتی<sup>۲</sup> را به خود مشغول کرده است و از جمله مهم‌ترین تلاش‌های صورت گرفته در این حوزه می‌توان تمایز نهادن میان تبیین و فهم<sup>۳</sup> از سوی دیلتای<sup>۴</sup> را ذکر کرد. علوم طبیعی با تبیین و توصیف طبیعت بیرون از وجود انسان سروکار

---

1. Donald E. Polkinghorne

2. Neo-Kantian

3. Explanation and Understanding

4. Dilthey

دارند؛ درحالی که درحوزه تاریخ و به‌طور کلی علوم انسانی، فهم انسان، مورد توجه است<sup>۱</sup> (ریکور<sup>۲</sup>، ۱۹۸۱: ۴۹).

آنچه سبب اهمیت فراوان نیاز به تدوین روشی متمایز برای علوم انسانی و به‌ویژه زبان‌شناسی می‌شود، آمیختن آن با تحولی بزرگ در تفکر غرب است که در این تحول، انسان و سپس زبان به‌عنوان موضوع مطالعه مطرح می‌شود. زبان‌شناسی ساخت‌گرا به‌عنوان پیش‌گام مکتب‌های زبان‌شناسی قرن بیستم، در چنین بافتی زاده شد. آمال علوم انسانی برای دست‌یافتن به مبنای روش‌شناختی‌ای علمی و روی آوردن فیلسوفان و اندیشمندان غرب به زبان، دو عامل مهم به‌شمار می‌روند که بر زبان‌شناسی اثر گذاشته و درعین حال، از آن اثر پذیرفته‌اند. همان‌گونه که در ادامه خواهیم دید، ساخت‌گرایی سوسور به‌عنوان روشی متمایز برای مطالعه در حوزه علوم انسانی و اجتماعی، مورد توجه بیشتر اندیشمندان اروپایی بوده است. این مکتب جدید از سوئی، متکی به جامعه‌شناسی دورخیم است و از سوی دیگر، به‌واسطه تعریف خاص سوسور از مفهوم نشانه زبانی، با فیلسوفانی برجسته همچون هگل و ژان ژاک روسو مرتبط می‌شود؛ همچنین متکی دانستن تفکر و مفاهیم ذهنی به ساختار زبان، سوسور را با طیفی گسترده از فیلسوفان و به‌ویژه عقل‌گرایان پیوند می‌دهد.

## ۲. ساخت‌گرایی به‌عنوان روشی متمایز

ساخت‌گرایی سوسور، آشکارا در سنت غرب و به‌ویژه تفکر قاره‌ای<sup>۳</sup> ریشه دارد؛ اما در یک ویژگی مهم می‌توان آن را از مکتب‌های پیشین و معاصر، متفاوت دانست. این وجه تمایز، عبارت از مفهوم تفاوت<sup>۴</sup> و ساختار رابطه‌ای<sup>۵</sup> است که هوکس<sup>۶</sup>، بیان آن از سوی سوسور را انقلابی در عرصه مطالعات زبان به‌شمار آورده و گفته است: «کار انقلابی سوسور

---

۱. چنان‌که پولینگورن گفته است، چند دهه پیش از دیلتای تاریخ‌شناسی آلمانی، یوهان گوستاو درویسن، نخستین کسی بود که در سال ۱۸۵۸م. روش‌های دوگانه علوم طبیعی و علوم انسانی را مطرح کرد. وی نخستین روش را با استفاده از تبیین و روش دوم را با استفاده از فهم شناسایی می‌کرد (۱۹۸۳: ۲۲).

2. Paul Ricoeur

3. Continental

4. Difference

5. Relational Structure

6. T. Hawkes

در مطالعه زبان، در رد دیدگاه جوهری<sup>۱</sup> زبان و طرح یک دیدگاه رابطه‌ای است» (۱۹۷۷: ۱۱). مراد از دیدگاه رابطه‌ای، آن است که هر پدیده نه به تنهایی و براساس آنچه هست، بلکه براساس آنچه دیگری نیست، تعریف می‌شود و بدین ترتیب:

در زبان، چیزی جز تفاوت‌ها وجود ندارد. از این مهم‌تر، لازمه یک تفاوت، معمولاً وجود عناصر مثبتی است که افتراق میانشان برقرار می‌شود؛ اما در زبان، فقط تفاوت‌های عاری از عناصر مثبت وجود دارند. چه معنی را در نظر بگیریم و چه صورت را، زبان نه دربرگیرنده مفاهیم است و نه دربرگیرنده آواهایی که پیش از نظام زبان وجود داشته باشند. زبان تنها تفاوت‌های مفاهیم و تفاوت‌های آواهای ناشی از نظام خود را دربر می‌گیرد (سوسور، ۱۳۷۸: ۱۷۳).

بنابراین، تفاوت، آن چیزی است که هویت عناصر سازنده ساختار را تشکیل می‌دهد و در واقع، بر خود عناصر ساختار پیشی می‌گیرد؛ بدان معنا که ساختار، عبارت از مجموعه‌ای از عناصر خالی یا منفی است که متکی بر تفاوت‌اند. هر عنصر در هر سطحی، اعم از مفهوم یا صورت آوایی، زاییده ساختار است و پیش از آن و جدا از آن وجود ندارد.

چنان‌که می‌دانیم، این ساختار رابطه‌ای، نظام زبان یا لانگ<sup>۲</sup> دانشی است که اجتماع در فرد ودیعه می‌گذارد؛ در برابر گفتار یا پارول<sup>۳</sup> که عبارت است از کاربرد زبان از سوی اهل زبان در زندگی روزمره. در اینجا، سوسور دانش زبان را حقیقتی اجتماعی مطابق نظر دورخیم معرفی کرده است (سمپسون<sup>۴</sup>، ۱۹۸۰: ۴۷)؛ زیرا فرد در این حقیقت اجتماعی، هیچ‌گونه دخل و تصرفی نمی‌کند. دورخیم و سوسور در زمره دسته‌ای از اندیشمندان قاره‌ای قرار دارند که هارلند<sup>۵</sup> از آنان، با عنوان آبرساخت‌گرایان<sup>۶</sup> یاد کرده است (۱۹۸۷: ۹). در اینجا، نقش انسان در اجتماع، صرفاً از نوع پذیرنده است. در تفکر عرفی، معمولاً انسان و ذهن، پیش از آنچه در جهان به عنوان جامعه یا زبان داریم، قرار می‌گیرند؛ همچنان‌که در

---

1. Substantial  
2. Langue  
3. Parole  
4. Geoffrey Sampson  
5. R. Harland  
6. Superstructuralists

تفکر انگلوساکسونی، فرد جامعه را می‌سازد؛ البته این رابطه در نظر ابرساخت‌گرایان که طیفی گسترده از اندیشمندان قرن بیستم را تشکیل می‌دهند، وارونه می‌شود؛ به طوری که مثلاً به عقیده سوسور، جامعه و زبان پیش از فرد و گفتارش قرار می‌گیرند حقیقت اجتماعی زبان، پیش از گفتار فرد واقع می‌شود و آن را امکان‌پذیر می‌کند؛ به همین صورت، فرد همواره مقهور جامعه و زبان است.

یکی از نکات برجسته در آرای سوسور، نقش ساختار زبان در رابطه با تفکر از دیدگاه اوست. به‌باور این دانشمند:

از دیدگاه ذهنی، اندیشه ما جدا از بیانش از طریق واژه‌ها، چیزی جز توده‌ای بی‌شکل و نامشخص نیست. فلاسفه و زبان‌شناسان همیشه در پذیرفتن این امر، هم‌زبان بوده‌اند که ما بدون یاری نشانه‌ها، از تفاوت دو اندیشه به گونه‌ای روشن و پایدار، ناتوان می‌مانیم؛ زیرا اندیشه به خودی خود، همچون ابری است که حدود هیچ چیز در آن، معین نیست. برای انسان، اندیشه‌های از پیش ساخته وجود ندارد و هیچ چیز قبل از پدیدار شدن زبان، مشخص نیست (سوسور، ۱۳۷۸: ۱۶۱).

اعتقاد به جایگاه ممتاز زبان، سوسور را به طیفی گسترده از فیلسوفان قاره همچون گادامر<sup>۱</sup> - که زبان را مهم‌ترین دارایی انسان در جهان دانسته (مادیسون<sup>۲</sup>، ۱۹۹۴: ۳۱۱) - و دریدا<sup>۳</sup> - که جهان را همچون متنی در نظر آورده است - متصل می‌کند؛ هرچند همانندی تفکر سوسور درباره زبان، با اندیشه زبان‌شناسانی همچون چامسکی<sup>۴</sup> - که روش خاص خود را چیزی جز احیای زبان‌شناسی دکارتی ندانسته - بسیار مهم‌تر است. از نظر دکارت، تفاوت اساسی انسان و حیوان، در زبان و نیز قابلیت تولید عبارت‌هایی جدید، نهفته است که بیانگر افکار جدیدند و با بافت‌های نو تناسب دارند. توانایی به کارگیری زبان، موهبتی است که هیچ بشری حتی کم‌هوش‌ترین انسان از آن، بی‌بهره نیست (چامسکی، ۲۰۰۲: ۵۱؛ دبیرمقدم، ۱۳۸۳: فصل ۴). همگام با دکارت و بیشتر زبان‌شناسان خردگرا، چامسکی نیز

---

1. Gadamer  
2. G.B. Madison  
3. J. Derrida  
4. N. Chomsky

تمام تلاش خود را برای استدلال دربارهٔ وجود حقیقت «ذهن» صرف کرده است که با توسل به «جسم» و مفاهیم مربوط به آن، هیچ توضیحی نمی‌یابد. از نظر چامسکی، دکارتی‌ها بر این مسئله تأکید می‌کردند که نظریهٔ جسم مادی، حتی به شکل تقویت‌شده و فراگیرش، قادر به توضیح دادن حقایق درونی و ذهنی نیست و همین عامل، توسل به اصلی کاملاً جدید یا عنصر دومی با جوهر تفکر را ضرورت می‌بخشد (چامسکی، ۲۰۰۶: ۵). این اصل جدید، جنبه‌ای زایا دارد که می‌توان آن را به روشنی در جنبهٔ زایای کاربرد زبان مشاهده کرد (همان: ۶)؛ به عبارت ساده‌تر، زبان یعنی ابزار تفکر خلاق و همین مسئله، چامسکی را از توصیف صرف زبان، به سوی کاویدن ذهن و ساختار شناخت سوق داده است. از نظر وی، «مطالعهٔ ساختار زبان، ویژگی‌های ذهن را آشکار می‌سازد» (همان).

اعتقاد به چنین جایگاهی برای اندیشمندان این دوران، مسئله‌ای متداول است؛ با وجود این، در اندیشهٔ سوسور، اتکای تفکر به زبان، هرگز به تقویت «من» اندیشندهٔ دکارتی نمی‌انجامد و این تفاوت آشکار، سوسور را در برابر عقل‌گرایان قرار می‌دهد. این تفاوت، دو دلیل مهم دارد: نخست، آنکه ساختار زبان، دانشی است اجتماعی که فرد در آن دخل و تصرفی نمی‌کند و بنابراین، اقتدار فرد یا عقل، معنایی ندارد؛ دلیل دوم و مهم‌تر، آن است که براساس آنچه گفتیم، ساختار زبان، تفکر را سامان می‌بخشد و از آنجا که ساختار زبان‌های گوناگون با یکدیگر متفاوت‌اند، اهل زبان‌های مختلف نیز به صورت‌هایی متفاوت فکر می‌کنند. دلیل دوم را کالر<sup>۱</sup> و برخی منتقدان همچون نوریس مطرح کرده‌اند و با استفاده از آن می‌توان میان ساخت‌گرایی و نظریهٔ نسبیّت ساپیر-ورف، رابطه‌ای برقرار کرد (نوریس<sup>۲</sup>، ۱۹۸۲: ۵).

کالر رابطهٔ مهم دیگری میان ساخت‌گرایی سوسوری و فیلسوف ایده‌آلیست، یعنی کانت<sup>۳</sup> برقرار کرده است. براساس آنچه نوریس گفته، نزد آنان که اعتبار ساخت‌گرایی، مورد پرسش است، ساخت‌گرایی به‌عنوان کانت‌گرایی<sup>۴</sup> بدون خودِ استعلایی توصیف می‌شود (نوریس، ۱۹۸۲: ۳). همان‌گونه که می‌دانیم، نظریهٔ کانت دربارهٔ شناخت و دانش،

---

1. Jonathan Culler  
2. Christopher Norris  
3. Immanuel Kant  
4. Kantianism

تلاشی بود در برابر شک آوری هیوم که دست‌یابی به دانشی متقن درباره جهان خارج را غیرممکن می‌دانست. نوآوری کانت، آن بود که رابطه‌ای میان دریافت‌های ما از جهان خارج و اصول یا حقایق پیش‌داده ذهنی ایجاد کرد. ذهن با بهره‌گیری از قواعد پیش‌داده خود، دریافت‌های خارجی را به صورت مفاهیم ذهنی سامان می‌بخشد. کانت بر این اعتقاد اصرار می‌کرد که پیش از پرداختن به جهان واقع باید ظرفیت شناخت، مورد توجه فلاسفه باشد؛ البته این اندیشه به معنای امکان دست‌یابی مستقیم و بی‌واسطه به واقعیت نیست؛ همان‌گونه که خرد ناب نیز بی‌معناست. به گفته کانت، پرنده سبک‌بالی که در پرواز راحتش هوا را می‌شکافد و مقاومت آن را حس می‌کند، ممکن است تصور کند در فضای بی‌هوا، راحت‌تر و سریع‌تر پرواز خواهد کرد (کانت، ۱۸۴۸: ۶). رابطه ذهن و جهان واقع نیز همین‌گونه است.

با وجود این، به تعبیر کالر، آنچه وی جدایی شک‌آورانه میان واقعیت و ذهن معرفی کرده است، در ساخت‌گرایی تکرار می‌شود؛ بدین ترتیب، همان‌گونه که کانت، دست‌یابی به دانش بی‌واسطه را بدان سبب که دریافت‌های محسوس از جهان خارج با استفاده از قواعد پیش‌داده عقل، به مفاهیم ذهنی تبدیل می‌شوند، غیرممکن می‌دانست، سوسور نیز با اذعان به وابستگی تفکر و دانش ما از جهان به ساختار و اعتقاد به ماهیت قراردادی نشانه‌زبانی که نافی هرگونه رابطه مستقیم میان واژه‌ها و واقعیت است، ساخت‌گرایی را به‌روی نسبیت گشود؛ به همین ترتیب، معنا نیز محصول یک نظام رابطه‌ای مبتنی بر تفاوت است که به‌گونه‌ای مؤثر، شیوه‌های تفکر و ادراک ما را تعیین می‌کند (کانت، ۱۸۴۸: ۴)؛ با وجود این، میان کانت و سوسور، جهانی فاصله است. ناممکن بودن دسترسی به دریافت‌های حسی بی‌واسطه، کانت را به نسبیت در تفکر نزدیک نمی‌کند؛ زیرا قواعد پیش‌داده عقلی، بر ساختار رابطه‌ای، متکی نیستند و از همین روی، خود استعلایی<sup>۱</sup> کانت، مقتدر باقی می‌ماند؛ به عبارت دیگر، جایگاه ممتاز زبان در اندیشه سوسور، احتمالاً به مهم‌تر جلوه‌دادن عقل در برابر تجربه می‌انجامد؛ اما ممکن است اقتدار عقل و «من» اندیشنده را به ورطه نسبی‌گرایی بکشاند.

شایان ذکر است که مفهوم نسبیت (در صورت اثبات)، هرگز با ماهیت مطالعه علمی، ناسازگار نیست و اعتقاد به نسبیت زبانی و تفاوت گسترده زبان‌ها، ویژگی کلی ساخت‌گرایی آمریکایی به‌شمار می‌رود؛ با وجود این، پرداختن به جهانی‌ها و تدوین نظریه‌ای برای زبان بشر، به مفهوم متصور در حوزه زبان‌شناسی زایشی، در ساخت‌گرایی، جایی ندارد.

### ۳. نشانه‌شناسی ساخت‌گرا و اثرپذیری از هگل و روسو

یکی از مفاهیم مهمی که سوسور را به تفکر غرب پیوند می‌دهد، تمایزی است که وی میان دالّ و مدلول برقرار می‌کند. چنان‌که می‌دانیم، این تقابل، به‌اندازه فلسفه یونان و سنت رواقی<sup>۱</sup> قدمت دارد. براساس آنچه رویینز نوشته است، رواقیون «دالّ و مدلول را در زبان، از هم بازشناختند و در این راه، شیوه‌ای را دنبال کردند که به‌طرزی چشم‌گیر، یادآور شیوه سوسور است» (رویینز، ۱۳۷۰: ۴۲). با وجود این شباهت آشکار، به‌نظر نمی‌رسد سوسور به‌صورتی بی‌واسطه، از رواقیون الهام گرفته باشد. ژاک دریدا به‌عنوان یکی از فیلسوفان برجسته در قرن بیستم که روی کرد فلسفی خود را بر مفهوم ساختار بنا نهاد، در بسیاری از آثارش کوشیده است زبان‌شناسی و نشانه‌شناسی ساخت‌گرا را به‌متون برجسته فلسفه غرب پیوند دهد و در این میان، تعبیر خاص وی از نشانه‌شناسی هگل و سپس روسو، اهمیتی ویژه دارد. تأثیر هگل بر دریدا در جای‌جای نوشته‌هایش، به‌ویژه در حاشیه‌های فلسفه<sup>۲</sup> (۱۹۸۲) دیده می‌شود؛ چنان‌که به‌گفته دریدا<sup>۳</sup>، هگل، نخستین کسی است که تقابل میان نشانه و نماد را به‌ارث می‌برد. همین تقابل، پس از هگل، بر دوره زبان‌شناسی عمومی سوسور نیز سایه افکنده است. از نظر دریدا، نشانه‌شناسی به‌مفهوم مورد استفاده سوسور، نه در حاشیه‌ها، بلکه در مرکز منطق هگل قرار دارد؛ افزون‌بر این، فلسفه ذهن هگل، کل نظریه نشانه را آن‌گونه که سوسور بیان کرده است، دربر می‌گیرد (برنز،<sup>۴</sup> ۲۰۰۰: ۲).

1. Stoicism

2. Margins of Philosophy

۳. برای آگاهی از اهمیت زبان‌شناسی و نشانه‌شناسی ساخت‌گرا در متون اثرگذار فلسفه غرب، به دریدا (۱۹۷۴، ۱۹۸۱،

۱۹۸۲) مراجعه کنید.

4. T. Burns



بر اساس آنچه برنز گفته است، همانندی‌های موجود میان آرای سوسور در دورهٔ زبان‌شناسی عمومی و ایده‌های هگل در فلسفهٔ ذهن دربارهٔ ماهیت نشانهٔ زبانی، شگفت‌انگیز است (برنز، ۲۰۰۰: ۲). یکی از اصول اساسی در متافیزیک هگل، آن است که جهان از افرادی<sup>۱</sup> تشکیل شده که هر کدامشان متشکل از دو عنصر اصلی‌اند: یکی مفهوم که ایده‌ای جهانی و کلی است و دیگری عنصری با ماهیت جزئی<sup>۲</sup>، حسی و مادی. چنان‌که پیداست، هگل در فلسفهٔ ذهن، واژه‌ها یا نشانهٔ زبانی را هویتی واقعی به این مفهوم خاص در نظر گرفته است. واژه‌ها ایده‌هایی کلی‌اند که با استفاده از یک مادهٔ خارجی یا حسی تداعی می‌شوند. یک واژه، همچون دیگر نشانه‌ها، پیوندی واقعی از دو عنصر، یعنی ایدهٔ کلی و مادهٔ محسوس است که با استفاده از آن تداعی می‌شود. این مادهٔ محسوس، همان عنصر آوایی و شنیداری نشانهٔ زبانی است (همان: ۳ و ۴).

تمایز مهم دیگر در فلسفهٔ ذهن هگل، میان نشانه و نماد یا سمبل برقرار می‌شود. سمبل شیئی خارجی و متمایز از ما است که با کیفیتی خاص ارتباط دارد و تصویری است که رابطه‌ای طبیعی و بلافصل، آن را به ایده‌ای پیوند می‌دهد که خود، نماد آن است؛ مثلاً رابطه‌ای طبیعی میان برخی رنگ‌ها با خلق و خویی خاص برقرار است و از این میان، رنگ سیاه با اندوه، رابطه‌ای طبیعی و جهانی دارد (برنز، ۲۰۰۰: ۴)؛ اما رابطهٔ میان نشانه و ایده‌ای که بیانگر آن است، به هیچ روی، از نوع طبیعی و بلافصل نیست. نشانه برخلاف نماد، «تصویری است که به عنوان روح و معنایش یک بازنمود مستقل ذهنی یافته است» (همان: ۵)؛ بدین ترتیب، بازنمود معنایی کاملاً متفاوت از خودش است. در اینجا، هیچ‌گونه رابطهٔ منطقی یا عقلی میان مؤلفهٔ مادی و مؤلفهٔ مفهومی نشانه وجود ندارد و رابطه‌ای قراردادی، دو مؤلفه را به هم پیوند می‌دهد. از نظر هگل، اصل قراردادی بودن را می‌توان به همهٔ نشانه‌ها اطلاق کرد و به همین دلیل، معنا یا دلالت همهٔ نشانه‌ها و از جمله نشانهٔ زبانی را نمی‌توان صرفاً با توسل به عقل تشخیص داد؛ بلکه باید آن را فراگرفت (همان: ۶).

همانندی آرای یادشده و نشانه‌شناسی سوسور، روشن به نظر می‌رسد. همان‌گونه که جهان هگل از افرادی تشکیل شده است که خود، متشکل از دو عنصر کلی و جزئی یا

---

1. Individuals  
2. Particular

مفهومی و مادی‌اند، زبان سوسور نیز ساختاری است از نشانه‌هایی متشکل از دالّ یا عنصر آوایی و مدلول یا محتوا. در هردو نظام فکری، رابطه‌ای قراردادی (نه طبیعی)، عنصر مادی یا آوایی را به عنصر مفهومی پیوند می‌دهد. نکته مهم دیگر، این است که هگل و سوسور، هردو، تمایزی میان نشانه و نماد قائل شده‌اند که با استفاده از دو زبان تقریباً همسان بیان شده است. در کنار دیگر همانندی‌ها و تفاوت‌هایی که برنز از آن‌ها یاد کرده است و پرداختن بدان‌ها در این پژوهش نمی‌گنجد، مسئله بسیار بحث‌برانگیز، آن است که هگل تنها صورت مادی یا آوایی را قراردادی دانسته که از زبانی به زبان دیگر و از جامعه‌ای به جامعه دیگر، متفاوت است. عنصر دیگر، جهانی است و همواره ثابت می‌ماند. چنان‌که پیشتر گفتیم، برنز برای افزودن بر همانندی اندیشه‌های هگل و سوسور، بسیار کوشیده و در همین راستا، رابطه قراردادی بودن را تنها در سطح دالّ یا صورت آوایی سوسور پذیرفته است؛ اما مسئله مهم، آن است که آیا می‌توان دو روی نشانه را بدین صورت، از هم جدا کرد و مفاهیم ذهنی را جهانی و ثابت انگاشت. برنز ظاهراً به رابطه زبان و تفکر در دوره زبان‌شناسی عمومی و نیز این حقیقت که مفاهیم ذهنی، بیرون و جدا از نظام زبان وجود ندارند، چندان توجهی نکرده و این، بدان معناست که تفکر نیز در نظام رابطه‌ای، محصور است. این گونه نگرش به زبان و تفکر، جایی را برای بیان مفاهیم جهانی مستقل از زبان، باقی نمی‌گذارد.

با وجود تلاش برای مطرح کردن زبان‌شناسی به عنوان علمی درون‌نگر که باید به مطالعه ساختار درونی زبان، محدود شود، سوسور با تعریف زبان به عنوان نظامی از نشانه‌ها و قراردادن زبان‌شناسی در چهارچوب علم نشانه‌شناسی، آرای خود را به متون فیلسوفان بزرگ غرب پیوسته است. این علم درون‌نگر، چهارچوب زبان‌شناسی را درمی‌نوردد و به علوم انسانی دیگر نیز راه می‌یابد؛ اما این فراروندگی، هرگز به معنای فرارفتن از ساختار سوسوری نیست؛ زیرا نمونه‌های مختلف ساخت‌گرایی در علوم انسانی و اجتماعی، از طریق پیوستن به ساخت‌گرایی، مطالعه خود را ساخت‌گرا و درون‌نگر دانسته‌اند؛ مثلاً دریدا به عنوان فیلسوف، مفهومی از متن (جهان) به دست داده است که به موازات ساختار رابطه‌ای

سوسور می‌توان آن را توضیح داد و به‌علت همین درون‌نگری و اتکا به مفهوم ساختار رابطه‌ای می‌توان وی را پس‌اساخت‌گرا به‌شمار آورد.

علاقه فیلسوفان به سوسور و نشانه‌شناسی، گویای این حقیقت است که نشانه‌شناسی سوسور، خویشاوندانی در متون فلسفی دارد. یکی از این پیوندهای نیرومند، سوسور را به روسو متصل می‌کند. دریدا در پیوستن سوسور به هگل، از حد اشاره، فراتر نرفته است؛ اما در معرفی ژان ژاک روسو به‌عنوان کسی که در جهت تبیین یک نظریه زبانی به مفهوم امروزی آن، گامی بلند برداشت، بسیار کوشیده است. از نظر دریدا، پیدایش علم زبان‌شناسی، تحولی یک‌باره نیست و بسیاری از ایده‌های مهم مطرح در این دانش، در اندیشه‌های متفکران سده‌های پیش، ریشه دارند (۱۹۸۲: ۱۳۹)؛ به همین ترتیب، چامسکی نیز در *زبان‌شناسی دکارتی*، آشکارا از همانندی مفاهیم مهم در دستور زایشی و اندیشه‌های متفکران دکارتی سخن گفته و روسو یکی از فیلسوفانی است که چامسکی وی را در زمره دکارتی‌ها قرار داده است (چامسکی، ۲۰۰۲: ۱۲۱).

دریدا نیز به این مسئله، واقف است که روسو با دستور همگانی عقلی دستورنویسان پورت رویال، کاملاً آشنا بوده و به دینی که آنان بر او داشته‌اند، اعتراف کرده است؛ باوجود این، برخلاف چامسکی که روسو را در حاشیه قرار داده، دریدا او را دارای جایگاهی مهم‌تر و اصیل‌تر در تاریخ فلسفه و زبان‌شناسی دانسته است.

نخستین همانندی روسو و سوسور، از آن جهت است که هر دوی آنان نوعی رجحان متافیزیکی را برای صدا (گفتار) قائل‌اند؛ همچنین هر دو به نقصان و خارجی بودن نوشتار در مقایسه با نظام درونی زبان، معتقدند و برای بیان این مسئله، واژگانی همانند را به کار می‌گیرند؛ چنان‌که به اعتقاد سوسور، «زبان و خط، دو دستگاه نشانه‌ای متمایز از یکدیگرند و دومی تنها به‌خاطر نمایاندن اولی به‌وجود آمده است» (۱۳۷۸: ۳۶). روسو نیز گفته است: «زبان‌ها برای سخن گفتن ساخته شده‌اند و نوشتار، تنها به‌عنوان مکمل گفتار ایفای نقش می‌کند... نقش نوشتار، تنها باز نمود گفتار است» (دریدا، ۱۹۸۲: ۱۴۹).

مسئله بعدی که این دو دانشمند را در کنار هم قرار می‌دهد، آن است که هر دوی آنان زبان‌شناسی را بخشی از نشانه‌شناسی عمومی دانسته‌اند که خود، قسمتی از روان‌شناسی

اجتماعی است. روان‌شناسی اجتماعی نیز از متن روان‌شناسی عمومی و انسان‌شناسی عمومی نشأت گرفته است؛ چنان‌که به گفته سوسور: «به این ترتیب می‌توان دانشی را در نظر گرفت که به بررسی نقش نشانه‌ها در زندگی اجتماعی می‌پردازد. این دانش، بخشی از روان‌شناسی اجتماعی و در نتیجه، بخشی از روان‌شناسی عمومی خواهد بود که ما آن را نشانه‌شناسی می‌نامیم» (سوسور، ۱۳۷۸: ۲۴).

روسو نیز از اولین فصل مقاله‌ای در باب منشأ زبان، نظریه عام نشانه‌ها را مطرح کرده که خود، بخشی از جامعه‌شناسی عمومی و انسان‌شناسی را تشکیل می‌دهد و این نشانه‌شناسی عمومی، بخشی از جامعه‌شناسی عمومی و انسان‌شناسی است. گفتار، نخستین نهاد اجتماعی‌ای است که مطالعه آن، تنها از طریق مطالعه منشأ و ساختار عمومی جامعه و در چهارچوب نظریه عمومی صورت و جوهر دلالت‌ها میسر می‌شود (دریدا، ۱۹۸۲: ۱۵۰). رجحان گفتار، هم در آرای سوسور و هم در اندیشه روسو، به ماهیت قراردادی نشانه، وابسته است و هر دوی این دانشمندان، نشانه گفتاری را قراردادی‌تر از دیگر نشانه‌ها دانسته‌اند:

نشانه‌هایی کاملاً اختیاری، بهتر از هر نوع دیگر، کمال مطلوب فرایند نشانه‌شناختی را تحقق می‌بخشند؛ به این سبب، زبان که پیچیده‌ترین و رایج‌ترین دستگاه‌های بیان است، شاخص‌ترین آن‌ها نیز هست؛ از این نظر، زبان‌شناسی می‌تواند نمونه کلی و اصلی تمام علم نشانه‌شناسی باشد؛ هرچند که زبان، تنها دستگاهی در میان دستگاه‌های نشانه‌ای دیگر است (سوسور، ۱۳۷۸: ۹۹).

به اعتقاد دریدا، زبان اشاره و گفتار، هر دو به یک اندازه طبیعی‌اند؛ اما اولی ساده‌تر و نیز کمتر متکی به قرارداد است (دریدا، ۱۹۸۲: ۱۵۰). از سوی دیگر، تنها زبان‌شناسی، علمی انسان‌شناختی، جامعه‌شناختی و روان‌شناختی است؛ زیرا زبان قراردادی، ویژگی منحصر به انسان است و گفتار از میل<sup>۱</sup> نشأت می‌گیرد؛ نه نیاز؛ پس اشاره، مولود نیاز و اولین واژه‌ها مولود امیال‌اند (دریدا، ۱۹۸۲: ۱۵۰).

نکته مهم دیگر، آن است که سوسور و روسو برای توضیح دادن زبان، حقایق فیزیولوژیک را کنار گذاشته‌اند و از نظر آنان، فیزیولوژی اندام‌های آوایی، بخشی درونی از علم زبان‌شناسی نیست. با استفاده از همین اندام‌ها و بدون وجود هیچ‌گونه تفاوت ملموس فیزیولوژیک میان آنان، انسان می‌تواند سخن بگوید؛ ولی حیوان، قادر به سخن گفتن نیست. از نظر سوسور، «مسئله اندام‌های آوایی به‌طور بدیهی، جایگاه ثانوی را در رابطه با گفتار دارند» (دریدا، ۱۹۸۲: ۱۵۱). روسو نیز معتقد است «زبان قراردادی، ویژگی منحصر به انسان است؛ به همین دلیل، انسان در جهت خیر یا شر پیش‌رفت می‌کند؛ اما حیوان چنین توانی ندارد» (همان).

#### ۴. نتیجه‌گیری

خطوط فکری مؤثر بر سوسور، به همینجا ختم نمی‌شوند. کتورنر<sup>۲</sup> (۲۰۰۶) تأثیر هرمان پاول بر سوسور را بسی بزرگ جلوه داده و معتقد است سوسور بدون اثرپذیری از پاول نمی‌توانست به چنین جایگاهی در زبان‌شناسی برسد. احتمالاً در بررسی پیشینه ساخت‌گرایی، با توجه به تعداد بی‌شمار مطالعات انجام‌شده درباره سوسور و تأثیر مهم وی بر تفکر این دوران، هیچ‌جا نمی‌توانیم متوقف شویم؛ چنان‌که به‌گفته بوردوری<sup>۳</sup>، ساخت‌گرایی، نامی است برای یک اثر هنری که از مواد و اشیای نامتجانس ساخته شده است (۲۰۰۰: ۳). ساخت‌گرایی، نقطه تلاقی ایده‌هایی گوناگون است که از یک طرف، سوسور را به هگل و روسو، و از سوی دیگر، به فیلسوفان قاره متصل می‌کند.

آمیختن زبان‌شناسی با نشانه‌شناسی و آرای اندیشمندان برجسته غربی، ساخت‌گرایی را به‌صورتی متمایز مطرح کرده و سبب شده است ساخت‌گرایان اروپایی همچون رولان بارت، لاکان، یاکوبسن<sup>۴</sup> و استروس، آن را یک فرازبان<sup>۵</sup> برای علوم انسانی در نظر آورند. به اعتقاد یاکوبسن، زبان‌شناسی به‌عنوان علمی که زبان را به‌مثابه نظامی از نشانه‌ها در نظر می‌آورد، در پیوند و اتحاد علوم انسانی به‌عنوان دانش‌هایی که در آنها، به مطالعه نشانه‌ها

۱. این نقل قول، از متن حاشیه‌های فلسفه (۱۹۸۲) ترجمه شده است.

2. E.F.K. Koerner  
3. G. Borradori  
4. R. Jakobson  
5. Metalanguage

در بافت اجتماعی و نیز فرایند ارتباط پرداخته می‌شود، نقشی مهم ایفا می‌کند (۱۹۷۱: ۶۶۰)؛ به تعبیر دیگر، علوم انسانی را می‌توان نسخه‌هایی از نشانه‌شناسی ساخت‌گرا به‌شمار آورد. اندیشمندان اروپایی همچون استروس، زبان‌شناسی ساخت‌گرا را نخستین علم انسان دانسته‌اند که به منزلت علمی حقیقی دست یافته است؛ چنان‌که تمپانارو<sup>۱</sup> گفته است، وی در همه آثار خود، بر اهمیت زبان‌شناسی در رابطه با دیگر علوم انسانی که هنوز گرفتار تجربه‌گرایی و اتمیسم هستند، تأکید کرده است (۱۹۸۱: ۶۰۵).

## منابع

- دبیرمقدم، محمد (۱۳۸۳). *زبان‌شناسی نظری: پیدایش و تکوین دستور زایشی*. ویراست دوم. تهران: سمت.
- روبینز، آر. اچ. (۱۳۷۰). *تاریخ مختصر زبان‌شناسی*. ترجمه علی محمد حق‌شناس. تهران: نشر مرکز.
- سوسور، فردینان دو (۱۳۷۸). *دوره زبان‌شناسی عمومی*. ترجمه کوروش صفوی. تهران: هرمس.
- Borradori, G. (2000). "Two Versions of Continental Holism: Derrida and Structuralism". *Philosophy and Social Criticism*. N. 26: 4. PP. 1-22.
- Burns T. (2000). "The Purloined Hegel: Semiology in the Thought of Saussure and Derrida". *History of the Human Sciences*. Sage Publishing. V. 13. N. 4. PP. 1-24.
- Chomsky, N. (2002). *Cartesian Linguistics: A Chapter in the History of Rationalist Thought*. Second Edition, Edited by J. Gilvary. Harper and Row.
- ——— (2006). *Language and Mind*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Derrida, J. (1974). *Of Grammatology*. Translated by Gayatri C. Spivak. Baltimore and London: John Hopkins University Press.
- ——— (1981). *Positions*. Translated by Alan Bass. London: Routledge.
- ——— (1982). *Margins of Philosophy*. Translated by Allan Bass. Chicago: University of Chicago Press.

- Harland, R. (1987). *Superstructuralism: The Philosophy of Structuralism and Post-Structuralism*. London: Routledge.
- Hawkes, T. (1977). *Structuralism and Semiotics*. London: Routledge.
- Jakobson, R. (1971). "Linguistics in Relation to Other Sciences". *Selected Writings*. Paris: Mouton. PP. 655-696.
- Kant, Immanuel (1848). *Critick of Pure Reason*. Second Edition. Translated by Francis Haywood. London: William Pickering.
- Koerner, E.F.K. (2006). "Hermann Paul and General Linguistic Theory". *Language Sciences*. Elsevier. PP. 1-31.
- Madison, G.B. (1994). "Hermeneutics". *Routledge History of Philosophy*. London: Routledge. V. 8.
- Norris, Christopher (1982). *Deconstruction: Theory and Practice*. London: Routledge.
- Polkinghorne, Donald E. (1983). *Methodology for the Human Sciences: Systems of Inquiry*. New York: State University of New York Press.
- Ricoeur, Paul (1981). *Hermeneutics and Human Sciences*. Translated by J.B. Thompson. Cambridge: Cambridge University Press.
- Sampson, Geoffrey (1980). *Schools of Linguistics*. Stanford University Press.
- Timpanaro, S. (1981). "Structuralism and it's Successors". *Contemporary Literature*. University of Wisconsin Press. V. 22. N. 4. PP. 600-622.